



بخش ۸۹ - باز گفتن بازگان با طوطی آنچ دید از طوطیان هندوستان

۱	کرد بازگان تجارت را تمام	باز آمد سوی منزل دوستکام
۲	هر غلامی را بیاورد ارمغان	هر کنیزک را ببخشید او نشان
۳	گفت طوطی ارمغان بنده کو	آنچ دیدی و آنچ گفتی بازگو
۴	گفت نه من خود پشیمانم از آن	دست خود خایان و انگشتان گزان
۵	من چرا پیغام خامی از گزاف	بُردم از بی دانشی و از نشاف
۶	گفت ای خواجه پشیمانی ز چیست	چیست آن کاین خشم و غم را مُقتضیست
۷	گفت گفتم آن شکایت‌های تو	با گروهی طوطیان همتای تو
۸	آن یکی طوطی ز دردت بوی برد	زهره‌اش بدید و لرزید و بُمُرد
۹	من پشیمان گشتم این گفتن چه بود	لیک چون گفتم پشیمانی چه سود
۱۰	نکته‌ای کان جست ناگه از زبان	همچو تیری دان که آن جست از کمان
۱۱	وا نگردد از ره آن تیر ای پسر	بند باید کرد سیلی را ز سر
۱۲	چون گذشت از سر جهانی را گرفت	گر جهان ویران کند نبود شکفت
۱۳	فعل را در غیبِ اثرها زادیست	و آن موالیدش به حکم خلق نیست
۱۴	بی‌شریکی جمله مخلوقِ خداست	آن موالید ار چه نسبتشان به ماست
۱۵	زید برانید تیری سوی عمر	عمر را بگرفت تیرش همچو نمر
۱۶	مذت سالی همی‌زایید درد	دردها را آفریند حق نه مُرد
۱۷	زید را می آن دَم از مُرد از وِجَل	دردها می‌زاید آنجا تا اجل
۱۸	زان موالید وِجَع چون مُرد او	زید را ز اَوّل سبب قَتال گو
۱۹	آن وِجَع‌ها را بدو منسوب دار	گرچه هست آن جمله ضُبع کردگار
۲۰	همچنین کشت و دم و دام و جماع	آن موالیدست حق را مُستطاع
۲۱	اولیا را هست قدرت از اله	تیر جسته باز آرندش ز راه
۲۲	بسته درهای موالید از سبب	چون پشیمان شد ولی زان دست رب
۲۳	گفته ناگفته کند از فتح باب	تا از آن نه سیخ سوزد نه کباب
۲۴	از همه دل‌ها که آن نکته شنید	آن سخن را کرد محو و ناپدید
۲۵	گرت برهان باید و حجتِ مها	بازخوان «مِنْ آيَةِ اَوْ نُنْسِهَا»
۲۶	آیت «اَنْسَوْكُمْ ذِكْرِي» بخوان	قدرت نسیان نهادنشان بدان
۲۷	چون به تذکیر و به نسیان قادرند	بر همه دل‌های خلقان قاهرند
۲۸	چون به نسیان بَست او راه نظر	کار نتوان کرد ور باشد هنر
۲۹	«خَلْتُمْ سُخْرِيَّهٗ اَهْلَ السَّمُو»	از نبی خوانید تا اَنْسَوْكُمْ
۳۰	صاحب ده پادشاه جسم‌هاست	صاحب دل شاه دل‌های شماست
۳۱	فرع دید آمد عمل بی‌هیچ شک	پس نباشد مردم آلا مردمک
۳۲	من تمام این نیارم گفت از آن	منع می‌آید ز صاحب مَرکزان
۳۳	چون فراموشی خلق و یادشان	با ویست و او رسد فریادشان
۳۴	صد هزاران نیک و بد را آن بهی	می‌کند هر شب ز دل‌هاشان تهی
۳۵	روز دل‌ها را از آن پُر می‌کند	آن صدف‌ها را پر از دُر می‌کند
۳۶	آن همه اندیشه‌پیشانها	می‌شناسند از هدایت جانها
۳۷	پیشه و فرهنگ تو آید به تو	تا در اسباب بگشاید به تو
۳۸	پیشه زرگر به آهنگر نشد	خوی این خوش‌خو با آن مُنکر نشد
۳۹	پیشه‌ها و خُلق‌ها همچون جهاز	سوی خصم آیند روز رستخیز
۴۰	پیشه‌ها و خلق‌ها از بعد خواب	واپس آید هم به خصم خود شتاب
۴۱	پیشه‌ها و اندیشه‌ها در وقت صبح	هم بدانجا شد که بود آن حُسن و قُبَح
۴۲	چون کبوترهای پیک از شهرها	سوی شهر خویش آرد بهرها

بخش ۹۰ - شنیدن آن طوطی حرکت آن طوطیان و مردن آن طوطی در قفص و نوحه خواجه بر وی

۱	چون شنید آن مرغ کان طوطی چه کرد	پس بلرزید، اوفتاد و گشت سرد
۲	خواجه چون دیدش فتاده همچن	بر جهید و زد کله را بر زمین
۳	چون بدین رنگ و بدین حالش بدید	خواجه بر جست و گریبان را درید
۴	گفت ای طوطی خوب خوش خن	این چه بودت این چرا گشتی چُن
۵	ای دریغا مرغ خوش آواز من	ای دریغا همدم و همراز من
۶	ای دریغا مرغ خوش الحان من	راح روح و روضه و ریحان من
۷	گر سلیمان را چنین مرغی بُدی	کی خود او مشغول آن مرغان شدی
۸	ای دریغا مرغ کارزان یافتم	زود روی از روی او بر تافتم
۹	ای زبان تو بس زبانی بر وَرَی	چون توی گویا چه گویم من ترا
۱۰	ای زبان هم آتش و هم خرمنی	چند این آتش درین خرمن زنی
۱۱	در نهان جان از تو افغان می کند	گرچه هر چه گویش آن می کند
۱۲	ای زبان هم گنج پی پایان توی	ای زبان هم رنج پی درمان توی
۱۳	هم صغیر و خدعه مرغان توی	هم انیس وحشت هجران توی
۱۴	چند امانم می دهی ای بی امان	ای تو زه کرده به کین من گمان
۱۵	نک بیژانیده ای مُرغ مرا	در چراگاه ستم کم کن چرا
۱۶	با جواب من بگو یا داد ده	یا مرا ز اسباب شادی یاد ده
۱۷	ای دریغا نور ظلمت سوز من	ای دریغا صبح روز افروز من
۱۸	ای دریغا مرغ خوش پرواز من	ز انتها پَریده تا آغاز من
۱۹	عاشق رنج است نادان تا ابد	خیز «لا اَقْسَمُ» بخوان تا «فی کَبَدِ»
۲۰	از کَبَد فارغ بدم با روی تو	وز رَکَب صافی بدم در جوی تو
۲۱	این دریغاها خیال دیدن است	وز وجود نقد خود بُریدن است
۲۲	غیرت حق بود و با حق چاره نیست	کو دلی کز عشق حق صدپاره نیست
۲۳	غیرت آن باشد که او غیر همه ست	آنکه افزون از بیان و دَمدمه ست
۲۴	ای دریغا اشک من دریا بُدی	تا نثار دلبر زیبا بُدی
۲۵	طوطی من مرغ زیرکسار من	ترجمان فکرت و اسرار من
۲۶	هرچه روزی داد و ناداد آیدم	او ز اوّل گفته تا یاد آیدم
۲۷	طوطی گآید ز وحی آواز او	پیش از آغاز وجود آغاز او
۲۸	اندرون نُست آن طوطی نهان	عکس او را دیده تو بر این و آن
۲۹	می بُرد شادیت را تو شاد ازو	می پذیری ظلم را چون داد ازو
۳۰	ای که جان را بهر تن می سوختی	سوختی جان را و تن افروختی
۳۱	سوختم من سوخته خواهد کسی	تا ز من آتش زند اندر خسی
۳۲	سوخته چون قابل آتش بود	سوخته بستان که آتش گش بود
۳۳	ای دریغا ای دریغا ای دریغ	کانچنان ماهی نهان شد زیر میغ
۳۴	چون زخم دم گآتش دل تیز شد	شیر هجر آشفته و خون ریز شد
۳۵	آنکه او هشیاز خود تندست و مست	چون بُود چون او قدح گیرد به دست
۳۶	شیر مستی کز صفت بیرون بُود	از بسیط مرغزار افزون بود
۳۷	قافیه اندیشم و دلدار من	گویدم مندیش جز دیدار من
۳۸	خوش نشین ای قافیه اندیش من	قافیه دولت توی در پیش من
۳۹	حرف چه بُود تا تو اندیشی از آن	حرف چه بُود خار دیوار رزان
۴۰	حرف و صوت و گفت را بر هم زخم	تا که بی این هر سه با تو دم زخم
۴۱	آن دمی کز آدمش کردم نهان	با تو گویم ای تو اسرار جهان
۴۲	آن دمی را که نگفتم با خلیل	و آن غمی را که ندانم جبرئیل
۴۳	آن دمی کز وی مسیحا دم نزد	حق ز غیرت نیز بی ما هم نزد
۴۴	ما چه باشد در لغت اثبات و نفی	من نه اثباتم منم بی ذات و نفی
۴۵	من کسی در ناگسی در یافتم	پس کسی در ناگسی در بافتم
۴۶	جمله شاهان بنده بنده خودند	جمله خلقان مرده مرده خودند
۴۷	جمله شاهان پست پست خویش را	جمله خلقان مست مست خویش را
۴۸	می شود صیّاد مرغان را شکار	تا کند ناگاه ایشان را شکار
۴۹	بی دلان را دلبران جسته بجان	جمله معشوقان شکار عاشقان

۵۰	هر که عاشق دیدیش معشوق دان	کاو به نسبت هست هم این و هم آن
۵۱	تشنگان گر آب جویند از جهان	آب جوید هم به عالم تشنگان
۵۲	چونک عاشق اوست تو خاموش باش	او چو گوشت می کشد تو گوش باش
۵۳	بند کن چون سیل سیلانی کند	ور نه رسوایی و ویرانی کند
۵۴	من چه غم دارم که ویرانی بود	زیر ویران گنج سلطانی بود
۵۵	غرق حق خواهد که باشد غرق تر	همجو موج بحر جان زیر و زیر
۵۶	زیر دریا خوشتر آید یا زیر	تیر او دلکش تر آید یا سیر
۵۷	پاره کرده و سوسه باشی دلا	گر طرب را باز دانی از بلا
۵۸	گر مُرادت را مذاق شکرست	پی مُرادی نه مُراد دلبرست
۵۹	هر ستارهش خونهای صد هلال	خون عالم ریختن او را حلال
۶۰	ما بها و خونبها را یافتیم	جانب جان باختن بشتافتیم
۶۱	ای حیاتِ عاشقان در مردگی	دل نیابی جز که در دل بُردگی
۶۲	من دلش جُسته به صد ناز و دلال	او بهانه کرده با من از ملال
۶۳	گفتم آخر غرق نُست این عقل و جان	گفت رو رو بر من این افسون مخوان
۶۴	من ندانم آنچه اندیشیده‌ای	ای دو دیده دوست را چون دیده‌ای
۶۵	ای گرانجان خوار دیدستی ورا	زانکه بس ارزان خریدستی ورا
۶۶	هرکه او ارزان خرد ارزان دهد	گوهری طفلی به قُرضی نان دهد
۶۷	غرق عشقی‌ام که غرقست اندرین	عشق‌های اوّلین و آخرین
۶۸	مُجملش گفتم نکردم زان بیان	ورنه هم آفهام سوزد هم زیان
۶۹	من چو لب گویم لب دریا بود	من چو لا گویم مُراد اِلا بود
۷۰	من ز شیرینی نشستم رو تُویش	من ز بسیاری گفتارم خُمُش
۷۱	تا که شیرینی ما از دو جهان	در حجاب رو ترش باشد نِهان
۷۲	تا که در هر گوش ناید این سَخُن	یک همی گویم ز صد سِر لَدُن

وزن: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن (رمل مسدس محذوف یا وزن مثنوی)

منابع:

۱- ویسایت گنجور:

۲- مثنوی معنوی بر اساس نسخه قونیه - به تصحیح و پیشگفتار

عبدالکریم سروش

۳- شرح مثنوی معنوی 1 حاج ملا هادی سبزواری

۴- پایگاه جامع قرآنی

۵- ویسایت واژه ناب:



خانقاه خاکسار جلالی مطهری
تنظیم و ارائه: ویسایت خانقاه خاکسار مطهری به

لغتنامه و شرح:		
*	نشاف: خشکی دهان از شدت گرسنگی. نادانی. غفلت.	خایان: در حال جویدن، دندان گرفتن، گاز گرفتن، گزیدن
*	نمر: یوزپلنگ.	وجل: چیره شدن بر کسی در ترس.
@	«مِنْ آيَةِ اَوْ نُنْسِيهَا»: مَا نُنْسَخُ مِنْ آيَةٍ اَوْ نُنْسِيهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا اَوْ مِثْلَهَا. اَلَمْ نَعْلَمْ اَنَّ اِلٰهَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ ۝ ۱۰۶ هر آیه‌ای را نسخ کنیم، یا (از دل مردم برداریم) و فراموشش گردانیم، بهتر از آن یا همانند آن را می‌آوریم، آیا نمی‌دانی که الله بر هر چیز تواناست؟ (سوره بقره، آیه ۱۰۶)	«اَنْسَوْكُمْ ذِكْرِي»: فَاتَّخِذُوهُمْ سَخِرَآ حَتّٰى اَنْسَوْكُمْ ذِكْرِي وَكُنْتُمْ مِّنْهُمْ تَضْحَكُوْنَ / پس شما آن‌ها را به مسخره گرفتید؛ تا یاد مرا فراموش‌تان کردند، و شما به آن‌ها می‌خندیدید! سوره مؤمنون (آیه ۱۱۰)
@	«جَلْنُمْ سَخِرِيَةً اَهْلَ السُّمُو»: شما که انسان‌های پاک و اهل کمال را مسخره کردید،	اَنْسَوْكُمْ: از خاطرتان برد
@	۱. سوره قیامت (آیه ۱) «لَا اَقْسَمُ بِنَوْمِ الْقَيِّمَةِ» معنی: «سوگند به روز رستاخیز». ۲. سوره بلد (آیه ۱) «لَا اَقْسِمُ بِهٰذَا الْبَلَدِ» معنی: «سوگند به این شهر [مکه]». ۳. سوره واقعه (آیه ۷۵) «فَلَا اَقْسِمُ بِمَوْقِعِ الْجُومِ» معنی: «سوگند به جایگاه ستاره‌ها».	
@	فی کبد: «در رنج و سختی»	زبد: کف روی مایعات: هر کفی که روی آب (دریا) یا شیر ایجاد شود
*	میخ: ابر، ریاب، سحاب، غمام، غمامه، غیم، مزو، مه	
*	سِر لَدُن: به رازهای الهی و حقایق پنهان هستی اشاره دارد. این رازها مربوط به بخشش‌های خاص خداوند به بندگان برگزیده اوست.	
*	نقل از ویسایت واژه یاب و سایر سایتهای راهنما.	@ هوش مصنوعی گوگل (AI-modus)
#	نقل از کتاب شرح مثنوی معنوی - جلد اول- حاج ملا هادی سبزواری	% https://quran.com/fa ویسایت قرآن دات کام